

The Role of the Third Force Party in Contemporary Iranian Foreign Policy

Sohila Payan¹

Received: 15 March 2022

Reception: 17 April 2022

The Third Force Party has been highly regarded over time due to its connection to Iran's foreign policy. The rivalry between the two powers, Russia and Britain, for influence and interference in Iran, made Iranian politicians feel incapable of using the European government to gain support in Iran's affairs. The main question of the researcher is what was the role of the Third Force Party in Iran's foreign policy. The results of this study show that the Third Force party was used to reduce the power and influence of Britain and Russia. The method of this study is descriptive-historical and the method of collection is documentary.

Keywords: Iran, Foreign Policy, Third Force Party, National Interests of Iran.

1. Assistant Professor, Kazerun Branch, Islamic Azad University, Kazerun, Iran, sohilapayan@gmail.com.

نقش نیروی سوم در تاریخ معاصر سیاست خارجی ایران

دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۵

سهیلا پایان^۱

پذیرش: ۱۴۰۲/۱/۲۸

چکیده

راهبرد نیروی سوم از آنجاکه بومی سیاست خارجی ایران است در برهه‌های زمانی از سوی حکومت‌های وقت ایران مورد توجه بوده است. رقابت‌های دو قدرت روسیه و انگلستان بر سر نفوذ در ایران باعث شد تا حکام ایران که خود را در مقابل نفوذ و مداخله نمایندگان این قدرت‌ها در امور داخلی کشور عاجز می‌دیدند بر آن باشند که دیگر دولت‌های اروپایی را با هدف مشخصی در امور ایران ذینفع سازند. از این رو مقاله حاضر درصدد است به این سؤال مهم پاسخ دهد که نقش نیروی سوم در سیاست خارجی ایران چه بوده است. در پاسخ به این سؤال یافته‌های پژوهش حاکی از آن بود که نیروی سوم در واقع کشوری بود که از قدرت آن جهت کاهش نفوذ و مهار سیاست دو کشور بریتانیا و شوروی استفاده می‌شد. بررسی نقش نیروی سوم در سیاست خارجی ایران مطابق با مستندات موضوعی ارائه شده در این پژوهش، با روش توصیفی-تاریخی و روش گردآوری اطلاعات نیز، به صورت کتابخانه‌ای و تحلیل اسنادی بوده است.

کلیدواژه‌ها: ایران، سیاست خارجی، نیروی سوم، منافع ملی ایران، تاریخ معاصر

مقدمه

۱- بیان مسئله

از آغاز قرن ۱۹ میلادی بازیگران نظام جهانی همچون روسیه و انگلیس رقابت خود را شروع کردند. از آنجاکه ایران حائل بین این قدرت‌ها و مورد توجه و نفوذ آن‌ها بود، لذا دخالت‌های آن‌ها باعث تحولات زیادی در ایران شده و ایران را به سمت یک کشور ثالث برای کاستن از رقابت‌های روس و انگلیس مایل ساخت، کشوری که می‌بایست برای تحت شعاع قرار دادن منافع سیاسی و اقتصادی مسلط دو قدرت مزبور از توانایی و اقتدار کافی برخوردار باشد. ایران از لحاظ روانی آماده پذیرش دوستی و حمایت هر کشور قدرتمند ثالثی بود که به اندازه کافی از ایران دور باشد و حاکمیت سیاسی و تمامیت ارضی ایران را به خطر نیندازد. کشورهای آلمان، فرانسه و آمریکا می‌توانستند دارای چنین نقشی باشند. در این میان آمریکا از ارجحیت خاصی برخوردار بود. اما سیاست انزوای اهل‌بانه‌ای که آمریکا پیش گرفته بود مانع تحقق چنین امری شد. از این‌رو دولت ایران با توجه به نتایج سیاسی چنین خط و مشی برای توسعه اقتصادی منافع آلمان در ایران رویه‌ای مناسب در پیش گرفت.

۱-۱- اهمیت و ضرورت پژوهش

آنچه ضرورت و اهمیت این مقاله را نشان می‌دهد این است که این مقاله به نوبه خود دریچه جدیدی را در سیاست خارجی در تاریخ معاصر می‌گشاید؛ چراکه سیاست خارجی در این دوره را قدرت‌های بزرگ خاصه روسیه و انگلیس تعیین می‌کرد. از این‌رو درک این سیاست و تأثیر آن بر منافع ملی ایران می‌تواند از اهمیت و ضرورت فراوانی برخوردار باشد.

ادبیات پژوهش

مروری بر پژوهش‌ها و مطالعات انجام‌شده مرتبط با موضوع پژوهش حاضر نشان می‌دهد که پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه از جنبه‌های مختلفی به فرایند نیروی سوم توجه داشته‌اند. از جمله این آثار، کتاب «اهمیت راهبردی ایران در جنگ جهانی دوم» تألیف همایون الهی است. این کتاب به موقعیت جغرافیایی و اهمیت استراتژیکی ایران، و تاریخچه روابط ایران و آلمان می‌پردازد. همچنین کتاب مذکور به گرایش رضاشاه به سوی آلمان اشاره می‌کند، اما شرایط

اقتصادی و اجتماعی ایران را چندان مورد توجه قرار نمی‌دهد گرچه به سیاست دو قدرت روسیه و انگلستان، و چگونگی برخورد این دو کشور در قبال نفوذ آلمان در ایران می‌پردازد.

دیگر اثری که به صورت اجمالی به بحث اهمیت استراتژیکی ایران و گرایش رضاشاه در رفتن به سوی آلمان می‌پردازد، کتاب «قبله عالم» تألیف گراهام فولر است. این کتاب بیشتر به بررسی سیاست اتخاذ شده توسط ایران در قبال همسایگان خود از جمله اعراب، ترکیه، روسیه، افغانستان می‌پردازد. این اثر، بحثی بسیار کلی را در خصوص گرایش رضاشاه به سوی آلمان مطرح می‌کند و به جزئیات تاریخی آن نمی‌پردازد.

دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی در قالب آثاری با عنوان‌های «سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی» و «تاریخ روابط خارجی ایران» به صورت خلاصه و در زمینه‌ای متفاوت به بحث ایران و آلمان می‌پردازد. کتاب «سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی» شامل هفت فصل می‌باشد که از بین این فصول فقط فصل اول آن مربوط به دوران رضاشاه است. که در این فصل راجع به کودتای سوم اسفند، عهدنامه مودت ایران و شوروی، نخست‌وزیری سردار سپه و پادشاهی وی، لغو پاره‌ای از امتیازات بیگانگان، پیمان عدم تعرض و همکاری خاورمیانه و همچنین، برقراری روابط دوستانه با رایش آلمان تا آغاز جنگ جهانی می‌پردازد.

منبع دیگری که به روابط ایران و آلمان می‌پردازد کتاب، «روابط سیاسی و اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی» تألیف فاطمه پیرا است. در این کتاب، همان‌طور که از نام آن برمی‌آید، به روابط سیاسی و اقتصادی ایران و آلمان پرداخته شده و این اثر، بیشتر جنبه‌های اقتصادی روابط ایران و آلمان را مدنظر دارد؛ هر چند اشاره‌هایی کلی در جهت سیاست قدرت سوم و نقش آلمان‌ها در اجرای این سیاست را نیز در این کتاب شاهد هستیم.

دکتر ایرج ذوقی، در قالب دو اثر با عناوین «ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم» و «تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های سیاسی» به روابط ایران و آلمان در بعد اقتصادی می‌پردازد. از جمله، در فصول اول دو منبع فوق، به روابط ایران و آلمان قبل از جنگ جهانی اول و در ادامه به روابط ایران و آلمان بعد از جنگ جهانی اول پرداخته شده است. اگرچه این اثر به‌طور خاص به موضوع پژوهش پیش رو نمی‌پردازد، اما مباحث آن در شالوده نظری بحث حاضر و در بررسی موضوع آن، مورد توجه قرار گرفته است.

با بررسی پیشینه‌های پژوهش می‌توان بیان داشت که تاکنون در هیچ‌یک از پژوهش‌های صورت گرفته در خصوص نیروی سوم در سیاست خارجی ایران و از زاویه تأثیر آن بر منافع ملی ایران پرداخته نشده است بلکه بیشتر پیرامون تشریح این سیاست و کشورهای دخیل در آن بوده‌اند. موضوعی که می‌توان بر نوآوری این مقاله بیفزاید.

سیاست روسیه در ایران

قرن نوزدهم میلادی [۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ هجری خورشیدی] قرن تکامل سلطه و تکون امپریالیسم بود. ایران گرچه مستعمره هیچ کشوری نبوده است، اما به دلیل داشتن موقعیت راهبردی همواره مورد توجه استعمارگران بوده است. یکی از این استعمارگران که سراسر تاریخ معاصر ایران خصوصاً عصر قاجار را تحت تأثیر خود قرار داد، روسیه تزاری بود. روسیه در ایران اهدافی داشت از جمله؛ چشم طمع روسیه تزاری به ایران برای رسیدن به آب‌های گرم بود. پترکبیر در اوایل قرن ۱۸ دکترین توسعه مرزهای شمالی و جنوبی خود را تدوین کرد. گرچه او خود موفق به اجرای چنین طرحی نشد، ولی آرمان‌های او همیشه الهام‌بخش تزارهای بعدی بود. در وصیت‌نامه منسوب به پترکبیر آمده است که «ممالک گرجستان و ولایت قفقاز، شریان حیاتی ایران است و همین‌که نوک نیش تسلط روسیه بر آن خلید، فی‌الفور خون ضعیف از رگ دولت ایران فوران خواهد کرد... بر شما لازم است که بدون فوت وقت ممالک گرجستان و قفقاز را تسخیر نموده و فرمانفرمای ایران را خادم و نوکر مطیع خود سازید.» (نصر، ۱۳۶۳: ۱۸۷) این گفته پترکبیر به‌خوبی اهمیت ایران را در سیاست خارجی روسیه نشان می‌دهد.

اختلاف استراتژیک و تاریخی میان روسیه و انگلستان در نظام بین‌الملل، منطقه و پیدایش تحولاتی در ساخت قدرت نظام بین‌المللی نقش تعیین‌کننده، در روند و نتایج رقابت و نهایتاً سازش میان دو قدرت و در نتیجه روند نتایج جنبش مشروطیت ایران داشت. نفوذ روسیه در دربار قاجار و مقام سلطنت و حمایت از تخت و تاج قاجار بر اساس قرارداد ترکمانچای در عصر رقابت مسالمت‌آمیز یا عصر امتیازات از ۱۸۷۲ میلادی (۱۹ شوال ۱۲۸۸) به بعد، رقابت بین دو قدرت را تشدید کرده بود (فولادی، ۱۳۹۴: ۴۴). سیاست روسیه سبب شد تا مسئله حمایت از ولیعهدان قاجار توسط روس‌ها در عهدنامه ترکمانچای نیز به‌مانند گلستان

مورد تأکید قرار گیرد. بعد از فتحعلی شاه، پادشاهان قاجار با حمایت روس‌ها به سلطنت می‌رسیدند و حتی در انتخاب ولیعهد هم دخالت می‌کردند. چنانکه بعد از درگذشت عباس میرزا، روس‌ها به شدت از ولایتعهدی محمد میرزا حمایت کردند و از شاه هم خواستند که در برابر دیگر مدعیان ولایتعهدی از او حمایت کند که این امر باعث حیرت فتحعلی شاه شد (دهقان‌نژاد، ۱۳۹۱: ۴-۸). پادشاهان قاجار بعد از ترکمانچای باید با قبول شرایط روس و انگلیس به سلطنت می‌رسیدند. آلیس نماینده انگلستان درباره شرایطی که نمایندگان دو کشور برای محمدشاه جهت نشستن بر تخت سلطنت تعیین کردند به لندن چنین گزارش داد: ۱- شاه نباید جانشین خود را قبل از مشورت با نمایندگان روس و انگلیس انتخاب کند. ۲- تصمیمات وزارت خارجه ایران با نظر و صوابدید سن پترزبورگ و لندن به موقع اجرا گذاشته شود. ۳- تا زمانی که وضع مالی بهبود حاصل نکرده، نماینده روسیه تعهد می‌نماید هزینه قشون را بپردازد. ۴- یک نفر کنسول از طرف دولت روس در رشت تعیین می‌شود. ۵- نماینده روس قبول کرد در کارهای پادشاه بغداد میانجیگری کند (دهقان‌نژاد، ۱۳۹۱: ۹-۵).

با این شرایط می‌توان گفت که پادشاهان قاجار از محمدشاه به بعد دست‌نشانندگان روسیه بودند. چراکه آنان با حمایت روسیه به ولیعهدی انتخاب می‌شدند و بعد تمام دوران ولایتعهدی را زیر نظر روس‌ها در آذربایجان سپری می‌کردند؛ ژنرال انگلیسی، مظفرالدین‌شاه را فردی کاملاً روسوفیل می‌دانست که در دوران طولانی ولایتعهدی به شدت مرعوب روس‌ها شده بود. همچنین هاردینگ وزیرمختار بریتانیا درباره او می‌نویسد: «مانند عروسکی بی‌جان و بی‌حرکت یا مثل کودکی نادان بود که در محیط آذربایجان از قدرت و مهابت دولت امپراتوری روس هراسیده و با چنان دلهره‌ای بزرگ شده بود.» (دهقان‌نژاد، ۱۳۹۱: ۹-۵). این گفته و بررسی‌ها نشان‌دهنده عمق نفوذ روسیه در ایران و وابستگی تام پادشاهان قاجار به دولت تزارها دارد و این وضعیت در دوران به قدرت رسیدن پهلوی‌ها همچنان به قوت خود ادامه داشت.

سیاست بریتانیا در ایران

ایران کشوری است که به لحاظ موقعیت جغرافیایی و به اتکاء برخی مؤلفه‌های قدرت ملی همواره از اهمیت شایان توجهی برخوردار بوده است. به گونه‌ای که در میان کشورهای خاورمیانه، در طرح‌های تدافعی انگلستان در هندوستان، ایران نقشی اساسی را بازی کرده

است. گذشته از نفت، که برای نیروی دریایی انگلستان در حوزه اقیانوس هند و خلیج فارس جنبه حیاتی داشت، ایران جزو آن گروه از کشورهایی بود که جبهه نخست حلقه دفاعی سوق‌الجیشی اطراف هندوستان را تشکیل می‌دادند. به‌علاوه این کشور نقش قرنطینه‌ای را نیز برای این مستعمره وسیع و مهم انگلستان بر عهده داشت. ایران پلی بین آسیای مرکزی و هندوستان بود و کمربند دفاعی مهمی را در مرزهای هندوستان، از بلوچستان (جنوب غرب) تا خلیج فارس، که خود بخشی از اقیانوس هند است، تشکیل می‌داد. خلیج فارس از نظر بین‌المللی به‌هیچ‌وجه اهمیت کمتری از کانال سوئز نداشت. این خلیج برای هندوستان مرکز تجارت و سیاست بود. اهمیت ایران و خلیج فارس به حدی بود که در سال ۱۸۸۵ م. ۱۳۰۲ (ه.ق.) یک مورخ انگلیسی به نام آی. آر. س‌لی می‌نویسد: «وظیفه به ما حکم می‌کند که هر جنبشی را در ترکیه، هر نوع تحول جدیدی را در مصر، هر اتفاقی را در ایران، در برمه و یا در افغانستان با هوشیاری فوق‌العاده بنگریم؛ زیرا ما صاحب کشور هندوستان هستیم. به همین علت ما دارای موقعیت مهمی در سیستم قدرت‌های آسیایی بوده و نسبت به اوضاع و احوال کشورهایی که در مسیر راه ما از اروپا به هندوستان قرار گرفته‌اند دارای حساسیت مخصوص بسیار قوی هستیم.» (الهی، ۱۳۶۵: ۴۴) چندی بعد لرد کرزن می‌نویسد: «...ترکستان، افغانستان... ایران در حقیقت صفحه شطرنجی هستند که بر روی آن بازی دست یافتن و سیادت بر جهان انجام می‌شود...» (الهی، ۱۳۶۵: ۴۴-۴۵).

گرچه تاریخ روابط و مناسبات ایران و انگلستان را به سده هفتم هجری، دوره سلطه مغولان در ایران، می‌توان بازگرداند، اما روابط سیاسی رسمی میان دو کشور از عصر قاجار و مشخصاً در عهد سلطنت فتحعلی شاه آغاز شد. در واقع از همین دوران بود که روابط خارجی رسمی و دیپلماسی به مفهوم کنونی و متداول آن در ایران شکل گرفت و به‌موازات شکل‌گیری وزارتخانه‌ها و نهادهای اداری امروزی البته در اشکال محدود عصر خود وزارت خارجه یا دستگاه دیپلماسی کشور نیز تأسیس و روابط و مناسبات سیاسی با معدود کشورهای مستقل زمان از جمله انگلستان پایه‌گذاری شد. در عصر سلاطین بعدی محمدشاه و به‌ویژه ناصرالدین‌شاه طبعاً وزارت خارجه نیز، همچون دیگر نهادها و مؤسسات دیوانی و دولتی وسعت گرفت و مشخصاً وزارتخانه مزبور مشکلات اداری خاص خود را یافت که می‌توان آن را سرمنشأ ساختار تشکیلاتی کنونی این وزارتخانه خواند (شانه‌چی، ۱۳۸۸: ۴). به‌هرحال می‌توان بیان داشت که دوران قاجاریه در مجموع پیچیده‌ترین دوران در عرصه سیاست بریتانیا

در ایران محسوب می‌شود. از اواسط قرن ۱۹ (قرن ۱۳) به بعد، وقتی بریتانیا دید که روسیه تزاری با قدرت، سرزمین‌های آسیای میانه را یکی پس از دیگری فتح می‌کند و در حال پیشروی به سوی ایران و هندوستان است، درصدد برآمد تا میان مستملکات خود و قلمرو روسیه تزاری، یک دولت بی‌طرف یا به تعبیری یک «دولت پوشالی» به وجود آورد. به همین منظور با تهدیدها و نیرنگ‌های بسیار، ایران را از هرات بیرون راند و یک دولتی دست‌نشانده و به ظاهر مستقل در هرات به وجود آورد. به موجب عهدنامه صلح پاریس ۱۸۵۷ (۱۲۷۴) میان ایران و بریتانیا، ایران متعهد شد که در امور هرات مداخله نکند و از کلیه ادعاهای خود در هرات صرف‌نظر کند. دولت بریتانیا نیز موافقت کرد قوای خود را از ایران خارج کند (مشکور، ۱۳۶۶: ۳۵۱)

از قرن گذشته سیاست روسیه و انگلستان در ایران بر دو اصل استوار بود: هدف روسیه راه یافتن به آب‌های گرم دریای آزاد از طریق دستیابی به خلیج فارس، و هدف انگلستان جلوگیری از ایجاد هرگونه مرز مشترکی در متصرفات خود در شبه‌قاره هندوستان با سرزمین امپراتوری روسیه بود، این دو اصل، تعیین‌کننده مشی سیاسی دو دولت مذکور در ایران بود. اما علی‌رغم تضاد هدف‌ها که برخورد منافع و رقابت‌های شدید را باعث می‌شد، سیاست استعماری دولت‌های انگلستان و روسیه در ایران دو هدف مشترک را نیز دنبال می‌کردند که عبارت‌اند از: اول- جلوگیری از توسعه و پیشرفت ایران در تمام زمینه‌ها. دوم- ممانعت از پای‌گیری نفوذ یک قدرت سوم در ایران.

اهمیت ژئوپلیتیکی ایران همواره در طول تاریخ حائز اهمیت بوده است اما با گسترش انقلاب صنعتی و شکل‌گیری پدیده استعمار این اهمیت دوچندان شده بود. چون ایران از راه‌های عمده و حائل هندوستان بود، سیاست بریتانیا بیش از هر چیز از اصل دفاع از هندوستان الهام گرفته بود. این سیاست، سیاست رقابت و موازنه در قبال سایر دولت‌هایی بود که احیاناً سلطه آن را به مخاطره می‌افکندند و در عین حال سیاست نفوذ و رسوخ مسالمت‌آمیز در برابر ایران نیز محسوب می‌شد (افشار یزدی، ۱۳۵۸: ۱۸۳).

بنابراین سیاست بریتانیا در ایران در راستای تضعیف هرچه بیشتر حاکمیت مرکزی ایران و پشتیبانی از گروه‌های قومی و تجزیه‌طلب به‌ویژه در جنوب و شرق کشور بود. به‌نحوی که این جریانات مرکزگرای حایلی در مقابل تهاجمات احتمالی به هند باشند. تلاش‌های بریتانیا

برای تجزیه افغانستان از ایران در طی این سال‌ها نیز در همین راستا بوده است. در عرصه اقتصادی نیز این کشور با کسب امتیازات انحصاری نظیر کشتیرانی در کارون و خلیج فارس، تأسیس بانک شاهنشاهی، تلگراف، کاپیتولاسیون و از همه مهم‌تر گرفتن امتیاز نفت جنوب بر بخش‌های وسیعی از اقتصاد و سیاست ایران سیطره یافت.

از منظر اقتصاد سیاسی، هرگونه سرمایه‌گذاری انگلستان در هر نقطه‌ای از جهان، برایش قابلیت تبدیل به ابزار سیاسی پیدا می‌کرد؛ و بالعرض، انگلستان برای مهار نفوذ روسیه و هر قدرت دیگری که مرزهای هندوستان را تهدید می‌کرد، از سیاست استقرار دولت بلاگردان بهره می‌برد. دولت بلاگردان که در قرن نوزدهم به دولت حائل یا ضربه‌گیر هم شهره داشت، عبارت از استقرار نوعی رژیم سیاسی است که ضمن حفظ استقلال سیاسی، از مبدل شدن آن به کشوری تحت‌الحمایه جلوگیری می‌شود؛ به عبارتی، بحران‌های روابط خارجی قدرت‌های بزرگ آن روزگار، یعنی روس و انگلیس را قبل از اینکه وضعیتی مخاطره‌آمیز پیدا کند، به آن کشور منتقل می‌کرد و دقیق‌تر اینکه با این سیاست، بلای روسیه را از هند دفع می‌کرد (Greaves, 1959) هم با افزایش کانون‌های قدرت طبقه اشراف هوادار خود را بر صحنه سیاسی ایران مسلط گردانند و به اصطلاح مونارشی را به الیگارشی تغییر دهد (آبادیان، ۱۳۹۰: ۳۶-۲۰).

جهت‌گیری نیروی سوم در روابط خارجی ایران در دوره قاجار

راهبرد نیروی سوم از آنجاکه بومی سیاست خارجی ایران است، در برهه‌های زمانی از سوی حکومت‌های وقت ایران مورد توجه بوده است. رقابت‌های دو قدرت روسیه و بریتانیا بر سر نفوذ در ایران باعث شد تا این حکومت‌ها که خود را در مقابل نفوذ و مداخله نمایندگان این قدرت‌ها در امور داخلی ایران عاجز می‌دیدند به این فکر بیفتند که دیگر دولت‌های اروپایی را در امور ایران ذینفع سازند تا شاید به این ترتیب تا حدودی از نفوذ همسایگان زورگو بکاهند. منظور حکومت‌های وقت این بود که با باز کردن پای دیگر دولت‌های قدرتمند به ایران تعادلی در روابط خود با کشورهای همسایه ایجاد کنند که در آن دوره زمانی عمدتاً قدرت‌های مورد توجه آمریکا، آلمان و فرانسه بودند.

تأمل در کارنامه سیاست خارجی ایران در موضوع نیروی سوم بیانگر دو نکته است: اول اینکه تعقیب‌کنندگان این سیاست علاوه بر مقابله با پیامدهای منفی رقابت روسیه و بریتانیا

در ایران، درصدد بهره‌گیری از کمک‌های مالی و انسانی دولت‌های ثالث برای بهبود اوضاع اقتصادی ایران و کارآمد نمودن نظام اداری ایران برآمدند. دیگر آن‌که سیاستمداران ایرانی معمولاً دولتی را به‌عنوان قدرت ثالث انتخاب می‌کردند که اولاً از نظر مسافت از ایران دور بوده و ثانیاً اهداف استعماری کمتری داشته و یا حداقل کمتر عیان گردیده باشد. دولت‌های فرانسه، آلمان و امریکا از جمله دولت‌هایی بودند که به‌عنوان نیروی سوم مورد توجه سیاستمداران ایرانی قرار گرفتند (اکبری، ۱۳۹۵: ۱۲۵-۱۲۰).

در ابتدای دوره قاجار و با قدرت یافتن ناپلئون در اروپا، فرانسه اولین کشوری بود که به‌طور جدی در نگاه حاکمان ایران به‌عنوان قدرت سوم مورد توجه قرار گرفت. مکاتبات متعدد فتحعلی شاه با ناپلئون و حضور ژنرال‌های فرانسوی در ایران در دوره جنگ اول ایران و روسیه، دیری نپایید و با افول قدرت اروپایی ناپلئون و مشکلات فرانسه در سرزمین‌های تحت قیمومیتش در سوریه و لبنان، این کشور خیلی زود از جایگاه قدرت سوم در نگاه ایرانیان خارج شد.

دومین دولت قابل اعتنا در قالب قدرت سوم در نگاه حاکمان قاجار، ایالات متحده بود که در مقابل بریتانیا و روسیه یک وزنه متقابل ایده‌آل به شمار می‌رفت و هر دو ویژگی برشمرده شده را نیز دارا بود. نخستین تماس امریکاییان با ایران در قرن ۱۹ از طریق اعزام میسیونرهای مذهبی به ایران، به‌ویژه به شمال غرب ایران، آغاز گردیده (یلسون، ۱۳۶۸: ۴۱) و نخستین قرارداد سیاسی و تجاری میان ایران و امریکا در سال ۱۲۶۷ (۱۸۵۶) از طریق نمایندگان دو طرف در قسطنطنیه امضاء شد (یل، ۱۳۷۱: ۲۳۰) و ۲۷ سال بعد، در سال ۱۸۸۳ (۱۳۰۰)، بنجامین^۱ به‌عنوان نخستین فرستاده دولت آمریکا عازم ایران گردید. این تعاملات در زمانی بود که دولت ایران در جبهه خارجی شکست خورده و رقابت‌های استعماری در این کشور به اوج خود رسیده بود؛ چراکه در سال ۱۲۷۳ (۱۸۵۸) ایران بر اساس مفاد عهدنامه پاریس، مجبور به چشم‌پوشی از هرات گردیده بود (مهدوی، ۱۳۵۷: ۲۷) و در نواحی شمال و شمال شرق نیز با دولت روسیه عهدنامه «آخال» را امضاء کرد که سبب جدایی بخش‌های وسیعی از ایران در شرق دریای خزر و آسیای مرکزی گردید. اما مصیبت بارتر آنکه رقابت‌های دو دولت مانع از دستیابی ایران به راه‌آهن شد و دو کشور با امضای عهدنامه «کورچاکف»^۲ «گرانویل»^۳ زاده، (۱۳۷۱: ۲۸۵). با توجه به چنین پیش‌المصلحه خود قرار داده بودند (کاظم‌ایران را وجهه

شاه در ملاقات با بنجامین، از او خواست که آمریکا خود را درگیر درآمدی بود که ناصرالدین گذاری کنند (یلسون، ۱۳۶۸: ۷۵) های آمریکایی در ایران سرمایه‌مسائل ایران کند و شرکت

مرحله دوم تلاش ایرانیان برای نزدیکی به آمریکا به سال‌های بعد از مشروطیت و به زمان حیات مجلس دوم برمی‌گردد. با پایان استبداد صغیر و تشکیل مجلس دوم برخی از سیاستمداران به منظور سازماندهی و کارآمد نمودن ساختار اداری و مالی ایران درصدد استفاده کارکنانی از کشورهای بی‌طرف برآمدند. این تصمیم اخیر به استخدام مورگان شوستر آمریکایی و همراهان او، جمعاً شانزده نفر، منجر گردید. شوستر در ایران به عنوان خزانه‌دار مشغول کار شد و سرانجام پس از ۸ ماه فعالیت به دنبال اولتیماتوم دولت روسیه مجبور به خروج از ایران گردید. گرچه در ناکامی او برخی چالش‌های درونی نظیر کاهش قدرت دولت مرکزی، ساختار بیمار بوروکراسی ایران و عدم وجود امنیت نیز نقش داشت (ذوقی، ۱۳۶۸: ۷۲).

پس از فرانسه و آمریکا سومین دولتی که در راستای سیاست قدرت سوم حاکمان قاجاری به‌طور جدی مورد توجه قرار دادند، کشور آلمان بود. کشوری که شاید به لحاظ پیشینه ارتباطی و برخی از شرایط محیطی می‌توانست گزینه مناسبی در این راهبرد تلقی شود.

سیاست قدرت سوم در دوره رضاشاه و نقش آلمان به‌عنوان نیروی سوم

برخی از تحلیلگران سیاسی معتقدند دولت ایران پس از کودتای ۱۲۹۹ مرتباً در تلاش بود تا به‌نوعی به سیاست نیروی سوم روی آورد. چراکه ایران مایل بود برای کاستن از رقابت‌های روس و انگلیس، کشور سومی را در منافع خود شریک کند. در همین زمینه در یکی از کتب معتبر آمده است: «رضاشاه اولین فرمانروایی ایرانی نبود که سعی کرد چنین وزنه‌ای را پیدا کند، اما نخستین فرمانروایی بود که تاندازه‌ای به انجام این کار توفیق یافت اینک در فضایی کاملاً متفاوت تولد دوباره ایران تحت حاکمیت سلسله پهلوی به نظر می‌رسید که گسترش تماس‌های دیپلماتیک با این کشور، راه‌حل منطقی دور کردن ایران از بریتانیای کبیر و شوروی باشد.»

رضاشاه طالب رابطه با فرانسه نبود. چراکه احتمالاً بر این گمان بود که مشکلات فرانسه در سرزمین‌های تحت قیمومت سوریه و لبنان و نیز مسائل داخلی، مانع از تمایل این کشور به ورود در عرصه‌های دیگر است. از طرف دیگر، چنین به نظر می‌رسید که ایالات متحده در

مقابل بریتانیای کبیر و اتحاد شوروی یک وزنه متقابل ایده‌آل است. این کشور از پس جنگ جهانی اول، پیروز و بسیار قوی‌تر و قدرتمندتر سر برآورده بود و به تعبیری که ایرانیان درک می‌کردند فاقد سنت استعماری بود. امریکا در صحنه بین‌الملل پس از جنگ، ملاحظه‌کاری و اعتدال نشان می‌داد، و حضور مورگان شوستر امریکایی در تهران در دوره قبل از جنگ و اخراج او را نتیجه مخالفت بریتانیا و روسیه، این سابقه را بر جا گذاشته بود که امریکایی‌ها با سایر غربی‌ها فرق دادند (به روایت تاریخ کمبریج، ۱۳۷۲: ۵۳-۵۲). هدف دولتمردان ایرانی در این مقطع نیز، همانند دوره‌های قبل، استفاده از حضور آمریکا در صحنه سیاسی ایران برای مقابله با رقابت‌های روسیه و انگلستان و بهره‌گیری از کمک‌های انسانی و اقتصادی امریکا برای بازسازی و اصلاح ساختار اقتصادی و اداری ایران بود (ذوقی، ۱۳۶۸: ۷۶-۷۲).

رضاخان به خاطر اینکه آمریکا را قدرتی دوردست و بی‌غرض تلقی می‌کرد که موضع ضد استعماری نیز داشت و از اعتماد مردم و مجلس ایران برخوردار بود، برگزید و از طرفی هم شرکت‌های نفتی امریکا نسبت به بهره‌برداری از منابع نفتی ایران ابراز علاقه می‌کردند. در نتیجه: «مجلس ایران لایحه‌ای تصویب کرد که بر اساس آن امتیاز بهره‌برداری از نفت پنج ولایت شمالی ایران برای پنجاه سال به شرکت استاندارد اوپل نیوجرسی تفویض می‌شد» (Ramazani, 1925: 201-210). گرچه بعدها با مخالفت شوروی و انگلستان و از طرفی هم دولت ایران چون نمی‌خواست خود را در چند جبهه درگیر کنند، صلاح آن دید که این امتیاز را فسخ نماید. ولی سرانجام رضاخان نخست‌وزیر وقت کشور و راه‌سپار، نماینده شرکت بهره‌برداری سینگلر^۴، قراردادی در مورد امتیاز نفت شمال ایران در ۲۹ شهریور ۱۳۰۲، ۱۹۲۳ امضاء کردند. رضاخان در مجلسی که به مناسبت انعقاد این قرارداد برگزار شد اظهار داشت: «این یکی از بزرگترین لحظات تاریخ ایران است. ما قصد آن داریم که قدرت اقتصادی روسیه و انگلستان را در ایران ملغی سازیم.» (فاتح، ۱۳۵۸: ۳۳۳).

اما، به دلایلی از جمله فشار بریتانیا و در اختیار داشتن انحصاری احداث لوله‌های نفت، تیرگی روابط روسیه با این شرکت، قتل نایب کنسول امریکا در ایران و مبارزه‌ای که جراید امریکا بر ضد شرکت سینگلر آغاز کرده بودند، شرکت مزبور از امتیاز نفت شمال دست کشید و رضاخان در سیاست خود شکست خورد. پس‌از این شکست، دولت ایران از وزارت خارجه امریکا درخواست مشاور اقتصادی کرد و امریکا نیز استقبال نمود و سرانجام باز

میلسپو^۵ به مقام مدیرکل مالیه ایران منصوب شد و به همراه هیئتی سازمان اداری وزارت مالیه را اصلاح و طریقه دخل و خرج مالی را به شکلی منظم حاکم کردند.

اما به تدریج میان میلسپو و رضاخان اختلاف به وجود آمد. رضاشاه خواستار آن بود که بودجه‌ای بیشتر، خارج از مقررات به ارتش اختصاص داده شود و همچنین کنترل یک مدیر خارجی بر نحوه مخارج ارتش برخلاف منافع ملی تعبیر می‌کرد. لذا رضاشاه به میلسپو اظهار داشت: «این کشور نمی‌تواند دو شاه داشته باشد و من شاه خواهم بود.» (زرگر، ۱۳۷۲: ۱۰۶). که علاوه بر مخالفت رضاشاه با ادامه فعالیت میلسپو باید موارد دیگری را اشاره نمود که بیانگر کارشکنی در کار میلسپو و سرانجام دلسردی اوست.

جواد شیخ‌الاسلامی می‌نویسد: «انجام وظیفه در ایران آن روز که فئودال‌ها هنوز قدرتمند بودند و علی‌الرسم از پرداخت مالیات قانونی خود شانه خالی می‌کردند کار ساده‌ای نبود. بالاخص از این جهت که اغلب رجال و وزراء مملکت، خود منتسب به همین طبقه «مالکان، فئودال‌ها و بورژواهای بزرگ» بودند و آن جدیت و حرارتی را که برای جمع‌آوری مالیات و انجام اصلاحات عمیق اقتصادی و اجتماعی در کشور لازم است از خود نشان نمی‌دادند... از همان لحظه نخست که هیئت مستشاران آمریکایی شروع به کار کردند با مخالفت مالکان بزرگ و اعیان و اشراف کشور که سالیان متمادی از پرداخت مالیات و عوارض قانونی خود مفرقه رفته بودند روبرو شدند.» (زرگر، ۱۳۷۲: ۱۰۶).

و از طرف دیگر نیز مخالفت بریتانیا و روسیه با حضور مستشاران آمریکایی در ایران بود که با توجه به اینکه قسمتی از مأموریت میلسپورهای ایران از سیطره شوروی و بریتانیا بود و همچنین اصلاحات وی برخلاف منافع این دو قدرت بود به طرق مختلف کارشکنی می‌کردند. تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۰۶/۱۹۲۷ ضمن تجدید قرارداد میلسپو اختیارات او نیز محدود گردید و وی نیز زمینه برای ادامه فعالیت خود مناسب ندید و قرارداد جدید را نپذیرفت، و ۱۴ اوت ۱۳/۱۹۲۷ مرداد ۱۳۰۶ ایران را ترک گفت. عزیمت وی ضربه‌ای بر سیاست نیروی سوم رضاشاه محسوب می‌شد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۲: ۵۲-۵۱).

از طرف دیگر واشنگتن نیز کمتر از دولت رضاشاه به ایجاد مناسبات با ایران علاقه داشت؛ زیرا دولت امریکا در تحلیل نهایی، آن قدر به ایران بها نمی‌داد که خود را در تعارض

با انگلستان قرار دهد و از طرف دیگر سیاست انزواطلبی آن کشور مانعی بر سر این راه بود. در نهایت درباره این روابط و انگیزه می‌توان گفت که رضاشاه سرانجام به چیزی بیش از مناسبات دیپلماتیک و پیوندهای تجاری محدود با آمریکا دست نیافت. بعد از ناامید شدن رضاشاه از آمریکا به‌جانب آلمان متمایل شد.

نقش آلمان به‌عنوان نیروی سوم

بعد از ایجاد اختلاف بین رضاشاه و میلسپو از یک‌سو و از سوی دیگر تمایل واشنگتن به اتخاذ سیاست انزواطلبی، رضاشاه به سمت آلمان تمایل یافت. سیاست نزدیکی ایران به قدرت ثالث در قالب نزدیکی به دولت آلمان تجلی یافت؛ سیاستی که آن را می‌توان به دو مقطع تقسیم کرد: یکی روابط با جمهوری وایمار ۱۳۱۲-۱۳۰۴ ش/ ۱۹۳۳-۱۹۲۰ م و دیگری روابط با آلمان هیتلری ۱۳۲۰-۱۳۱۲ ش / ۱۹۴۱-۱۹۳۳ م. تفاوت اساسی دو مقطع در نزدیکی بیشتر ایران در دوران هیتلر و تبدیل این کشور به شریک اول تجاری ایران بود. تأمل در اسناد و مدارک همراه با تحولات روابط بین‌الملل، بیانگر این مهم است که حداقل تا سال ۱۳۱۸ ش/ ۱۹۳۹ م بریتانیا، برای مقابله با شوروی، از گسترش روابط ایران و آلمان استقبال می‌کرده است (لنچافسکی، ۱۳۷۲: ۱۸۷).

از طرف دیگر آلمان سابقه مداخله استعماری در خاورمیانه نداشت تا احساسات ایرانیان را جریحه‌دار کند، از پیشرفته‌ترین کشورهای در زمینه علم و تکنولوژی بود و از عهده مساعدت به کشور عقب‌مانده‌ای مثل ایران برمی‌آمد. سرمایه، مشاوران فنی و واحدهای صنعتی و ماشین‌آلات آماده برای صدور را در اختیار داشت و نیز از اواخر قرن ۱۹ رقیب بریتانیای کبیر و روسیه به‌حساب می‌آمد. از طرف دیگر برای آلمان نیز حضور در ایران فرصتی طلائی بود؛ چراکه علاقه‌مند به حضور در این کشور دارای سرمایه‌های بالقوه بودند. ایران کشور عقب‌مانده‌ای بود و به برداشتن گام‌های بلندی نیز اقدام کرده بود که نیازمند کمک‌های دیگران برای توسعه خود بود. در این رابطه میلسپو می‌نویسد: رضاشاه ثابت کرد که حکومتی قوی در ایران می‌تواند دست روسیه را کوتاه کند ولی صلاح در آن است که به هیتلر نزدیک شود. در دوران نخستین مأموریت من در ایران که رضاشاه در جستجوی نیروی سومی برای اتکاء سیاسی و اقتصادی بود، به شرکت یونکراس امتیاز تأسیس یک خط هوایی داد و شروع به

استخدام کارشناسان آلمانی کرد. پس از عزیمت آمریکاییان، یک نفر آلمانی برای مدتی کوتاه به عنوان مستشار مالی خدمت کرد و یک آلمانی دیگر بانک ملی را سازمان داد و صحبت از طرح مهاجرت تعداد زیادی آلمانی به ایران می شد. کارشناسان جدیدی از آلمان وارد ایران شدند. شاه قراردادهای پایاپایی با آلمان منعقد کرد و بخش عمده ماشین آلات و کالاهای خود را از این منبع به دست آورد در سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ آلمان مقام نخست را در تجارت خارجی با ایران احراز کرد.» (الهی، ۱۳۶۵: ۳۶-۷).

در این باره همایون الهی نیز در کتاب خود می نویسد: «دکتر میلسپو می بایست از طرف دولت ایران اخراج شود. بنابراین اکنون فقط کشور آلمان بود که می توانست در صنعتی کردن ایران نقش فعال و اصلی را بر عهده بگیرد. دولت انگلستان به طور جدی از افزایش نفوذ آلمان در ایران حمایت می نمود و حتی بدان کمک می کرد.» (میلسپو، ۱۳۷۰: ۵۷).

از سوی دیگر تبدیل سریع آلمان به یک قدرت جهانی مسئله ای نبود که از دیدگاه حکومت و شاه ایران مخفی بماند. تبلیغات آلمان در ایران هم در انعکاس تسلیحات سریع مجدد و بازسازی بعد از جنگ تحت رهبری هیتلر از هیچ کوششی فروگذار نکرد همچنان که آلمان در برابر رقبای اروپایی خود اقتدار بیشتری می یافت، از این رو توسعه نیروی نظامی آن نیز نه تنها موجب نگرانی ایرانیان نبود، بلکه تحسین آن ها را هم برمی انگیزخت. از این رو همچنان که قدرت اقتصادی و سیاسی آلمان افزایش می یافت، مقام و مرتبت آن کشور نیز ارتقاء پیدا می کرد.

به قدرت رسیدن هیتلر و افزایش نقش آلمان در ایران

هیتلر با طرح شعارهای مناسب و به کمک نطق های آتشین به صورت عوام فریبانه ای مبادرت به جلب کارگران، دهقانان و طبقات متوسط و تهیدست نمود. وی در زمینه سیاست خارجی مبادرت به انتقاد شدید از دموکراسی جمهوری وایمار، حمله به کمونیست ها، محکومیت یهودیان، تجدید ساختار تسلیحاتی و ارتش آلمان، بهبود اوضاع اقتصادی و سیاسی، برتری نژاد آلمان به سایر نژادها، ایجاد فضای حیاتی در شرق اروپا برای آلمان نمود (دلدم، ۱۳۷۱: ۷۴۹-۷۴۸).

در جهان خارج نیز، هر چند کشورهایی چون فرانسه و انگلستان با نگرانی تحولات داخلی آلمان را نظاره می کردند ولی آنان نه تنها مانعی برای رشد هیتلر و رشد اقتصادی

جنگی آلمان فراهم نیاوردند بلکه برعکس، چون وجود یک آلمان مقتدر و مسلح ضد کمونیست را سدی در برابر پیشرفت روسیه شوروی قلمداد می‌کردند از وی تلویحاً حمایت به عمل آوردند. هیتلر، با بهره‌برداری از این موقعیت در سرلوحه اصول سیاست خارجی خود، جایگاه ویژه‌ای برای شعار علیه کمونیست و نابودی آن قرار داده بود. بدین‌وسیله چرخ سیاست داخلی و خارجی آلمان به دست گردانندگان صنایع نظامی و ارتجاعی‌ترین گروه‌های مالی افتاد که سرمایه‌داران اروپا، امریکایی در حمایت از دارو دسته هیتلر آن‌چنان زیاده‌روی کردند که حتی نازیسم را نوعی دموکراسی معرفی نمودند و این جمله از آن ایام به یادگار مانده است که: «رژیم فاشیسم، ظریف‌ترین نوع دموکراسی است» و این اعمال چیزی جز تیز کردن سلاح فاشیسم نبود. از طرف دیگر به‌زعم انگلیسی‌ها، هیتلر که جهت تأمین مواد خام و فضای حیاتی به بخشی از نظیر غلات اوکراین، نفت قفقاز و جنگل‌های سیبری و منافع زیرزمینی اورال نیاز داشت و در آن زمینه تلاش می‌کرد می‌توانست با محکم کردن جای پای خود در ایران، عملاً به تضعیف حکومت کمونیستی روسیه - که نفع انگلستان نیز در آن بود - مبادرت ورزد (زرگر، ۱۳۷۲: ۷۸).

تلاش رضاشاه بر این بود که با استفاده از نیروی آلمان، منافع انگلستان را در منطقه به خطر انداخته و با کمک نیروی جدید به تسلط قبلی خاتمه دهد و شرایط جدیدی در زمینه درخواست‌های صنعتی و بازرگانان به نفع خویش به وجود آورد. آلمان نازی نیز به‌منظور دست انداختن به بازارهای منطقه، نداشتن مستعمرات، فعال بودن اقتصاد آن کشور آماده دادن امتیازات بیشتری بوده است (متین، ۱۳۷۸: ۵۱).

ضدیت با انگلستان با گذشت زمان شرایط مناسبی را در گروه‌های اجتماعی غیر حاکم در پیوند با فاشیسم به وجود آورده بود. چنین تغییری در وهله نخست، امیدواری آنان به پیروزی نازیسم و در مرحله بعد، آرزوی مورد استفاده قرار دادن آلمان و گرفتن امتیازات جدید در جهت قشر حاکم بود.

سیاست نیروی سوم و منافع ملی ایران

مشخصه اصلی سیاست خارجی ایران را در مدت‌زمانی بیش از یک قرن، رقابت انگلیس و روسیه تشکیل می‌داد. پیامدهای منفی این رقابت به‌تدریج برخی از دولتمردان ایران را

ترغیب نمود تا پای قدرت ثالث را به ایران باز کنند. پیشگامان سیاست نیروی سوم ابتدا صرفاً هدف سیاسی داشتند؛ اما به تدریج درصدد بهره‌گیری از کمک‌های اقتصادی و انسانی قدرت ثالث برای کمک به اقتصاد ایران و اصلاح نظام اداری ایران نیز برآمدند. بنابراین دولتمردان ایران ابتدا به سراغ امریکا رفتند؛ اما تلاش دولتمردان ایران برای کشاندن امریکا به صحنه سیاست ایران تا زمان جنگ جهانی دوم بی‌نتیجه ماند. بعد از آن به سراغ آلمان رفتند، آلمانی که برای نخستین بار در سال‌های اول قرن ۲۰ نسبت به منطقه خلیج فارس اظهار علاقه کرد. طرح راه‌آهن برلین - بغداد سرآغاز حرکت توسعه‌طلبانه آلمان در این خطه بود. طبیعتاً ایران نیز از این لحاظ برای آلمان منطقه‌ای مهم محسوب می‌شد. بدون تردید تلاش آلمان برای یافتن بازارهای جدید برای صنایع رو به گسترش خویش، عامل مهمی در توسعه شرقی به شمار می‌آمد. اما با روی کار آمدن هیتلر این روابط شتاب ناگهانی یافت و شاهد سرازیر شدن سیل کارشناسان، گسترش سریع تجارت با آلمان، حضور گروه کثیری کارشناس آلمانی، امضای قراردادهای پی‌درپی نظامی، اقتصادی با آلمان هستیم، ایران قصد داشت از طریق جذب کالاهای صنعتی آلمان و صدور مواد خام خود به بازارهای آن کشور، از وابستگی خود به این قدرت‌ها، به‌ویژه اتحاد شوروی بکاهد (الهی، ۱۳۶۵: ۸۰-۱۲). اما سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که در سیاست جهانی هیتلر جایگاه ایران کجاست و چه مقدار ایران برای آلمان اهمیت داشت. یافتن علت علاقه مخصوص آلمان به ایران امر دشواری به نظر نمی‌آید. موقعیت استراتژیک ایران میان شوروی، افغانستان و هندوستان از یک‌سو و مرزهای گسترده آن با ترکیه و عراق از سوی دیگر، ارزش ایران را به‌عنوان یک مرکز تبلیغاتی مؤثر بالا می‌برد. علاوه بر این ثروت ایران از لحاظ دارا بودن اندوخته‌های نفتی و کانی دیگر و عایدات سرشار از نفت، خود عامل مهمی محسوب می‌شد. به همین دلیل سیاست ایرانی هیتلر، سیاست درازمدتی بود که در جهت کشاندن ایران به سیاست‌های جهانی آلمان دنبال می‌شد. حضور یک ایران بی‌طرف در شرق برای منافع درازمدت آلمان مهم بود. از این رو می‌توان گفت که میان تمایل ایران نسبت به حفظ بی‌طرفی و استقلال خود با خواست آلمان در برآوردن این تمایل ایران که از طریق تقویت مقاومت ایران در برابر وسوسه‌ها و فشارهای روس و انگلیس صورت می‌گرفت، نوعی تفاهم اساسی وجود داشت. مقصود اصلی آلمان تضعیف موقعیت بریتانیا و شوروی در منطقه‌ای بوده است که اصولاً محور منافع امپراتورهای بریتانیا و شوروی و دفاع از این منافع به شمار می‌آمده است. آلمان بازرگانی را به‌عنوان ابزار اصلی

دستیابی بر این مقصود انتخاب کرد و آلمان به کمک و حمایت از سیاست ناسیونالیستی شاه، در تبدیل ایران به عنوان یک عامل ثبات در خاورمیانه مؤثر افتاد و با افزودن بر میزان نفوذ خود به کاهش نفوذ رقبایش کمک کرد. انگلیسی‌ها فعالیت آلمان‌ها را در ایران دقیقاً زیر نظر داشتند، ولی تا اواسط سال‌های دهه ۱۹۳۰ هنوز احساس نمی‌شد که منافع بریتانیا در ایران مورد تهدید قرار گرفته باشد به همین دلیل انگلیسی‌ها در قبال نفوذ آلمان سیاست دلجویی و حمایت از نفوذ آلمان را اتخاذ کردند؛ اما همین‌که نفوذ آلمان بیش از حد شد و باعث خارج کردن انگلستان از صحنه سیاسی ایران شد واکنش انگلستان آغاز گردید. دوستی رضاشاه و هیتلر عمیق شده بود و از همان لحظه که هیتلر به لهستان حمله برد و جنگ جهانی را آغاز کرد رضاشاه به مخالفت با انگلیسی‌ها پرداخت و چون از دستوراتشان سرپیچی می‌کرد، لذا از او ناراضی شده بودند. تا جایی که حدود اواخر شهریور ۱۳۱۸ به بعد لحن محافل سیاسی و مطبوعاتی انگلستان در مورد رضاشاه تغییر کرد و به جای توصیف محاسن و مزایای سلطنت وی، کم‌کم به انتقاد از روش‌های حکومت ایران و دیکتاتوری رضاخانی مطالبی منتشر کردند. ولی این انتقادهای کارساز نشد و پس از حمله هیتلر به شوروی، تازه ایمان رضاخان به هیتلر افزایش یافت و او خود را آماده می‌کرد که از لشکریان آلمانی پس از فتح شوروی در مرزهای ایران استقبال کند، و اتحاد دو نژاد آریایی را جشن بگیرد (فوران، ۱۳۷۷: ۳۶۸).

اما، تصمیم بریتانیا و شوروی به همکاری با یکدیگر امکان تعقیب دو رکن سنتی سیاست خارجی ایران؛ یعنی استفاده از رقابت موجود میان دو قدرت و تلاش برای کشاندن پای قدرت ثالث را از سیاستمداران ایران سلب کرد. گرچه پس از حمله آلمان به شوروی، دولتمردان ایران سعی در حفظ بی‌طرفی داشتند، اما به نظر می‌رسد که این مهم تقریباً غیرممکن بود. تأمین امنیت حوزه‌های نفتی در جنوب ایران، دفاع از هندوستان و تبدیل ایران به یک راه مواصلاتی برای کمک به شوروی، عمده‌ترین دلایلی بود که بریتانیا را تشویق به پیشنهاد اشغال ایران به شوروی کرد. البته نباید تأثیر عواملی چون تنش در روابط ایران و بریتانیا در سال‌های آخر سلطنت رضاشاه در خصوص نفت، قیام رشید عالی گیلانی در عراق و پناهنده شدن او پس از شکست به سفارت آلمان در تهران، پیشروی نیروهای آلمان در جبهه قفقاز و نگرانی بریتانیا از حضور اتباع آلمانی در ایران را نیز در تصمیم بریتانیا برای پیشنهاد اشغال نادیده گرفت. هدف اولیه از اشغال ایران برکناری رضاشاه نبود، اما خودداری رضاشاه از قبول

تمامی تقاضاهای متفقین باعث برکناری وی شد. رضاشاه در برابر التیماتوم روس و انگلستان مبنی بر اخراج اتباع آلمانی قلباً تمایل داشت که آلمان‌ها در جنگ به پیروزی برسند اما از سوی دیگر به علت حمله قریب‌الوقوع نیروهای روس و انگلیس، در وضع بدی قرار داشت و همین مسئله بر بی‌ارادگی وی بیشتر دامن می‌زد. رضاشاه در آن شرایط هر اقدامی انجام می‌داد، دشمنی گروهی را فراهم می‌آورد، بنابراین تصمیم گرفت تا سیاست دفع‌الوقت و حفظ وضع موجود را برگزیند تا بلکه به‌مرور زمان و گذشت ایام، نتیجه جنگ روشن شود و او ابتدا تکلیف خود را با دول متخاصم روشن کند.

در توضیح سیاست دفع‌الوقتی رضاشاه می‌توان گفت اگر شاه در آن شرایط تمام خواسته‌های متفقین را می‌پذیرفت می‌توانست فاجعه‌بار باشد از سویی نیز پذیرش آن غیرممکن بود، چراکه این امر تنها می‌توانست به سرازیر شدن سیل خواسته‌های متفقین و در نهایت به سلطه آنان بر کشور منجر شود، از جانب دیگر تسلیم سهل و ساده، موجبات برانگیخته شدن قهر و غضب آلمان‌ها را فراهم می‌آورد. آلمان‌هایی که همچنان در آن روزگار، به در هم شکستن مقاومت نیروهای روسی مشغول بودند. اما به‌طور خلاصه می‌توان گفت سیاست خارجی ایران در آن دوران مبتنی بر استوار ساختن موقعیت خود در برابر دو قدرت شوروی و انگلیس تنها به نزدیکی به آلمان منحصر نبود. سیاست منطقه‌ای و حسن هم‌جواری شاه در سال ۱۳۱۸ به اوج خود رسید. اتخاذ استراتژی قدرت سوم در آن مقطع از سوی رضاشاه بهترین سیاستی بود که اتخاذ شد. این سیاست توانست مشکلات اقتصادی ایران را برطرف کند. مردم ایران هم در آن برهه زمانی به علت تنفر از سیاست‌های دو دولت روس و انگلستان، آلمان را متحد و شریکی می‌دانستند که می‌توانست در جهت کاهش وابستگی به روس و انگلستان عصای دست آن‌ها باشد. از طرف دیگر اتخاذ این سیاست بدان معنی نبود که رضاشاه بخواهد ایران را از حمایت روسیه و انگلستان خارج کند و تحت حمایت آلمان قرار دهد. وی شخصیتی ناسیونالیستی داشت و حس ناسیونالیستی او چنین اجازه‌ای را به وی نمی‌داد. رضاشاه چنین تصور می‌کرد بدون آنکه ضرورتاً تحت تسلط آلمان قرار گیرد از وجودش به نفع ایران استفاده کند و تا حدودی هم در این زمینه موفق بود (زرگر، ۳۸۰-۳۱۰).

رضاشاه پس از رسیدن به سلطنت بر همان سیاست خارجی که اسلاف مشروطه خواهش ادعا داشتند تکیه نمود: «روابط خوب با روسیه و بریتانیا، بی‌طرفی در سیاست جهانی و

رابطه دوستانه نزدیک با یک نیروی سوم جهت برقراری یک موازنه بین روسیه و انگلیس» (زرگر، ۳۸۰-۳۱۰).

ظاهراً اولین اقدام مهم رضاشاه کاهش وابستگی ایران به این دو قدرت و نهایتاً کاستن و قطع نفوذشان در سیاست ایران بود. ولی اولین مقاصدش را با ایجاد تعادل در روابط ایران با آنها و درگیر ساختن یکی از آنها با دیگری، به نحوی که هیچ کدام از آن دو کشور نتوانند ثبات حاکمیت پهلوی را متزلزل نمایند، تعقیب می نمود.

از طرف دیگر ایران در راهبرد سیاسی آلمان از یک سو می توانست محل مناسبی برای به مخاطره افکندن منافع رقبایش، روسیه و انگلیس به حساب آید و از سوی دیگر به تعبیر خود آلمان ها جایی در زیر آفتاب جهت استثمار اقتصادی، تحصیل مواد خام، بازار فروش صادرات آلمان، صدور سرمایه و ده ها جاذبه دیگر باشد. در این میان منافع سرشار نفت جنوب، بیش از همه چشمان طمع آلود آلمان ها را خیره ساخته بود. اما علیرغم نفوذ آلمان ها در ایران و روابط صمیمانه ای که با ایران داشتند رضاشاه همیشه از روابط خود با کشورهای دیگر حتی آلمان به دیده تردید می نگریست. وی بر این باور بود که هیچ کشور بیگانه ای به یاری ایران نمی آید مگر آنکه خود انگیزه های دیگری داشته باشد. بنابراین در پاسخ به سؤال این مقاله می توان بیان داشت که سیاست نیروی ثالث رضاشاه به وابستگی بیش از اندازه به آلمان منجر شد. وابستگی که رضاشاه رهایی از آن را مشکل می یافت رسوخ و رخنه آلمان در صنایع و راه آهن و خطوط هوایی ایران، آلمان را بانفوذترین قدرت خارجی در امور کشور مبدل ساخت. این امر موجب شد که ایران در ایام جنگ جهانی دوم به فعال ترین مرکز جاسوسی و تبلیغات آلمان بر ضد بریتانیا و شوروی در خاورمیانه بدل گردد. رضاشاه به خاطر تمایل آشکار و اعتقاد راسخ به تکنولوژی و برتری آلمان از درک این نکته عاجز ماند که روس ها و انگلیس ها تنها تا زمانی با سیاست قدرت ثالث او راضی بودند که این خط مشی منافع هر یک را در منطقه مورد خطر قرار نداده بود. اما نزدیکی بیش از حد شاه به آلمان و نفوذ و رخنه آلمان ها در ایران تا بدان جا پیش رفت که منافع دو قدرت روس و انگلستان را با مشکل مواجهه کرد به طوری که این سیاست (قدرت سوم) با نزدیکی بیش از حد به آلمان به نتیجه عکس مطلوب منجر شد و نتوانست منافع ملی ایران را تأمین نماید.

نتیجه‌گیری

کشورها در سیاست خارجی خود در مقابله با مخاصمات بین‌المللی به طرق مختلف سمت‌گیری می‌نمایند از جمله این سمت‌گیری‌ها سیاست انزوای طلبی، عدم تعهد، بی‌طرفی، اتحاد و ائتلاف است. اما علاوه بر این جهت‌گیری‌های سیاست قدرت سوم را نیز باید افزود که بومی سیاست خارجی ایران است. مشخصه اصلی سیاست خارجی ایران را در مدت‌زمانی بیش از یک قرن، رقابت انگلیس و روسیه تشکیل می‌داد. پیامدهای منفی این رقابت به تدریج برخی از دولتمردان ایران را ترغیب نمود تا پای قدرت ثالث را به ایران باز کنند. پیشگامان سیاست نیروی سوم ابتدا صرفاً هدف سیاسی داشتند؛ اما به تدریج درصدد بهره‌گیری از کمک‌های اقتصادی و انسانی قدرت ثالث برای کمک به اقتصاد ایران و اصلاح نظام اداری ایران نیز برآمدند؛ بنابراین دولتمردان ایران ابتدا به سراغ امریکا رفتند؛ اما تلاش دولتمردان ایران برای کشاندن امریکا به صحنه سیاست ایران تا زمان جنگ جهانی دوم بی‌نتیجه ماند. بعدازآن به سراغ آلمان رفتند، اگرچه این سیاست یعنی قدرت سوم و باز کردن پای آلمان‌ها در ایران از سوی رضاشاه به‌عنوان سیاستی مبتنی بر مصلحت بود، که منبث از خواست‌های ایران از قید رقابت و تسلط سیاسی و اقتصادی بریتانیا و اتحاد شوروی بود. ایران قصد داشت از طریق جذب کالاهای صنعتی آلمان و صدور مواد خام خود به بازارهای آن کشور، از وابستگی خود به این قدرت‌ها، به‌ویژه اتحاد شوروی بکاهد ولی این سیاست به‌رغم اینکه تا حدودی توانست منافع ملی ایران را تأمین کرد اما چون بهانه لازم برای اشغال ایران توسط روسیه و انگلیس را فراهم نمود و بی‌طرفی ایران در جنگ را زیر پا گذاشتند می‌توان بیان داشت که این سیاست نتوانست از منافع ملی ایران دفاع کند.

پی‌نوشت

1. S.G.Benjamin
2. Geortchakov
3. Granvile
4. Sinkler
5. Milespo

کتاب‌نامه

۱. اکبری، عابد (۱۳۹۵). تاریخ روابط ایران و آلمان در دوره رایش دوم (۱۸۷۱-۱۹۱۸ میلادی) (۱۲۸۸-۱۳۳۶ هجری)، رساله دکتری رشته تاریخ، دانشگاه شیراز.
۲. ابادیان، حسین (پاییز و زمستان ۱۳۹۰). «بریتانیا و مسئله ایران در اواخر قرن ۱۹»، پژوهش‌های علوم تاریخی، شماره ۲.
۳. افشار یزدی، محمود (۱۳۵۸). سیاست اروپا در ایران، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
۴. به روایت تاریخ کمبریج (بهار ۱۳۷۲). «سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی»، ترجمه عباس مخبر، چ ۲، صهبا.
۶. بیل، جیمز (۱۳۷۱). شیر و عقاب، ترجمه دکتر فروزنده برلیان، تهران: نشر فاخته.
۷. دلد، اسکندر (۱۳۷۱). زندگی پرماجرایی رضاشاه، چ ۳، تهران: گلفام.
۸. دهقان نژاد، مرتضی و احمدی اختیار، مهدی (۱۳۹۱). «تحلیلی بر آثار و نتایج معاهده ترکمانچای»، تهران: مفاخر.
۹. ذوقی، ایرج (۱۳۶۸). ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، چ ۲، تهران.
۱۰. زرگر، علی‌اصغر (۱۳۷۲). «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه»، تهران: معین.
۱۱. شیخ‌الاسلامی، جواد (۱۳۷۲). «تاریخ روابط خارجی ایران»، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۱۲. فاتح، مصطفی (۱۳۵۸). «پنجاه سال نفت ایران»، تهران: پیام.
۱۳. فوران، جان (۱۳۷۷). مقاومت شکننده و تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
۱۴. فولادی، داراب (بهار ۱۳۹۴). «بررسی مقایسه‌ای نقش روسیه و انگلستان در دو جنبش اجتماعی معاصر ایران: جنبش تنباکو و جنبش مشروطیت»، علوم سیاسی، سال ۱۱، ش ۳۰.
۱۵. کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۷۱). روس و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چ ۲، تهران سازمان آموزش انقلاب اسلامی.
۱۶. لنچافسکی، جرج (۱۳۷۲). روسای جمهوری آمریکا و خاورمیانه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.
۱۷. متین، افشین (۱۳۷۸). کنفدراسیون-تاریخ جنبش دانشجویی ایرانیان در خارج از کشور، ترجمه ارسطو آذری، تهران: شیرازه.
۱۸. مدیر شانه‌چی، محسن (۱۳۸۸). «روابط فرهنگی ایران و انگلستان در عصر قاجار با تأکید بر نقش ایران پژوهان انگلیسی»، پژوهش‌نامه تاریخ، سال ۴، شماره ۱۶.

۱۹. مشکور، محمدجواد (۱۳۶۶). تاریخ ایران زمین: از روزگار باستان تا انقراض قاجاریه، چ ۸، تهران: صفار.
۲۰. مهدوی، عبدالرضا (۱۳۵۷). تاریخ روابط خارجی ایران: از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم ۱۵۰۰-۱۹۴۵، تهران: امیرکبیر.
۲۱. میلسپو، آرتور (۱۳۷۰). «آمریکایی‌ها در ایران»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.
۲۲. نصر، سید تقی (۱۳۶۳). ایران در برخورد با استعمارگران، تهران: مؤلفان و مترجمان ایران.
۲۳. الهی، همایون (۱۳۶۵). اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم، چ ۲، تهران: نشر دانشگاهی.
۲۴. یلسون (۱۳۶۸)، روابط سیاسی ایران و آمریکا، ترجمه محمدباقر آرام، تهران: امیرکبیر.
25. Ramazani, R.K. (1925). Iran's Foreign Policy 1941-1973: A Study of Foreign Policy in Modernization Nations, NationsViryinia.
26. Rose Louise, Greaves (1959). Persia and the Defense of India 1884-1892. A study in the Foreign Policy of the Third Marquis of Salisbury, London: University Press of London.